

جغرافیای فرهنگی زبان فارسی

دوست عزیزم، آقای علی دهباشی

دیدار شما در تاجیکستان به مراتب بیش از دیدار نامنتظر یک دوست در سرزمینی دور مرا شاد کرد. احساس کردم به عنوان یک کارورز فرهنگ و ادب که امروز در ایران دم و قلم می‌زند، ضرورت حضور در اینجا را در این لحظه تاریخی درک کرده‌اید، و می‌دانم که در مقام سردبیر نشریه کلک بر آنید تا خوانندگان خود را از این ضرورت آگاه کنید.

از من خواسته‌اید در طلیمه ویژه‌نامه کلک که به تاجیکستان اختصاص خواهید داد مطلبی بنویسم. اجازه بدهید تنگی وقت را دستاویز قرار داده، سخن را در قالب همین نامه خلاصه کنم. شما خود در روزان و شبان اقامتتان در این دیار، گرمای روابط انسانی و عوالم روحانی میان ایرانی و تاجیک را حس کرده‌اید. بنابراین به مرور خاطره‌ها نخواهم پرداخت. تحلیل و تفسیر وضع ادبیات امروز تاجیکستان را هم وامی‌گذارم به فرصتی پس از انتشار گزیده‌هایی از شعر و داستان و نمایشنامه تاجیکستان امروز در ایران. آنچه در اینجا می‌خواهم بگویم تأکیدی دیگر است بر لزوم درک گسترده‌تر و ژرفتری از اهمیت تاریخی دستی که رهبران فکری و اجتماعی ایران، در هر لباس و مقامی که باشند، می‌توانند به سوی تاجیکان دراز کنند.

می‌دانید که تاجیکان هم اکنون می‌روند تا برای نخستین بار پس از قریب هزار و صدسال؛ یعنی از روزی که اسماعیل سامانی گفت: «بر بخارا حصار مسازید که حصار بخارا منم»، دولت مستقل و بومی خود را بنا نهند. می‌دانید که تاجیکان در سالهای اخیر، با

بهره‌گیری از فضای حاکم بر امپراتوری شوراها، نخستین گامهای مصمم خود را در راه بازگشت به خط نیاکان، یعنی خط مشترک فارسی‌زبانان جهان برداشته‌اند؛ با گذراندن قانون زبان، زبان فارسی تاجیکی را زبان رسمی و دولتی جمهوری خود اعلام کرده‌اند؛ بعضی روزنامه‌ها را به دو خط منتشر می‌کنند و چندتایی را صرفاً به خط فارسی. در نشریات خود، و مهمتر از آن در دبستانهای خود، آموزش خط فارسی را آغاز کرده‌اند؛ و درخواستهای جدی خود را برای تأسیس و گسترش مدارس فارسی‌زبان در شهرهای تاجیک‌نشین سمرقند و بخارا به دولت جمهوری ازبکستان تسلیم کرده‌اند. این را هم می‌دانید که اینان، در شرایط بسیار دشوار اقتصادی خود، با برگزاری کنگره‌های علمی و جشنواره‌های هنری گوناگون در حد توان خود مناسبت‌هایی را برای دادوستد فکری با خویشاوندان تاریخی خود فراهم آورده، و از هرکسی که به ابتکار شخصی حتی، در خانه‌شان را کوفته است، با چه دست و دلبازی پذیرایی کرده و درد دل گفته‌اند.

همزبانان و همگذشتگان ما اکنون حق دارند چشم به راه همراهی ما برای پیمودن راه آینده باشند. فرایند فروپاشی نظام هفتادساله در امپراتوری شوراها در عین حال که زمینه را برای پدید آمدن تاجیکستانی مستقل و آزاد فراهم کرده، در همان حال آینده نامعلومی را فراروی این جزیره‌نشینان ایرانی در میانه فرهنگ تورانی و ترک‌زبان پیرامون آن، ترسیم می‌کند. تاجیکان نیک می‌دانند که برای آن که بتوانند سر خود را از آب بیرون نگاه دارند باید خود را به یکی از چند مجموعه نظام‌های موجود در پیرامون خویش پیوند زنند. آنان می‌توانند در اتحادی دیگر با سایر جمهوری‌های شوروی سابق، یا با برخی از آنها، وارد شوند، ولی آیا سرانجام اتحاد جدید چیزی جز آن خواهد بود که اتحاد قدیم برایشان به ارمغان آورده است؟ آنان می‌توانند خود را در میانه ترکان آسیای میانه رها کنند، ولی آیا خواهند توانست تاجیک بمانند؟ راه سوتم‌راهی است که خود برگزیده و مصممانه در آن گام نهاده‌اند؛ یعنی پیوند زدن این شاخه شکسته به بدنه فرهنگ‌های هم‌ریشه و هم‌شیره آن در افغانستان و ایران. سخن به هیچ روی از اتحاد سیاسی یا تشکیل امپراتوری عجمان نیست. سخن از پیوند گاهی است برای گذر شیره گیاهی از ریشه تا برگ و فضایی برای نفس کشیدن، و خاک‌گیری برای ریشه دواندن و آبی برای نوشاندن و آفتابی برای پروراندن؛ در جهانی که روز به روز اعضای آن به راستی از یک پیکر و یک گوهر می‌شوند.

نیازی به گفتن نباید داشته باشد که ایران، با منابع طبیعی، انسانی و مادی و معنوی خود، امروز می‌تواند آن بدنه حیاتبخش باشد که تاجیکان سخت بدان نیازمندند. نشانه‌های پراکنده‌ای هم به چشم می‌آید حاکی از آن که رهبران فکری جامعه اهمیت وظیفه‌ای را که

تاریخ در این مورد بر دوششان نهاده درک کرده‌اند. سفرهای هیئتهای ایرانی، برگزاری نمایشگاه کتاب ایران در دوشنبه و پاپیش‌نهادن کارورزان فرهنگ - از جمله خود شما - نشانه‌های خوبی است. می‌دانید که ایرانیان مقیم خارج از کشور نیز بیکار ننشسته‌اند، و در حد توان به تاجیکان یاری رسانده‌اند. کار کنونی همه ما به گمان من این است که این کوششها را از صورت ابتکار عمل شخصی و کوششهای فردی به در آورده و به یک جریان اجتماعی بزرگ بدل کنیم؛ چیزی شبیه کار کمک‌رسانی به منطقه‌ای که زمین‌لرزه‌ای عظیم یا سیلی سهمگین ارتباط آن را با دیگر مناطق بریده باشد.

در این کار، سهمی که هر یک از ما برعهده گرفته‌ایم یا خواهیم گرفت اهمیت ویژه خود را دارد. شما با اختصاص شماره و ویژه‌ای از کلک سهمی ایفا خواهید کرد. می‌دانید که من هم بیکار ننشسته‌ام. دیگرانی هم هستند که دیده‌اید و می‌دانید. ولی اینها کافی نیست. تاجیکستان و افغانستان باید بخشی از ذهن و ضمیر نسل آینده ایرانیان گردد. طفل دبستانی ایران باید پس از آشنایی با کشور خویش با تمدن و فرهنگ افغانستان و تاجیکستان آشنا گردد. دانش آموز دبیرستانی باید تاریخ امیران مانفیت را در کنار تاریخ امیران سامانی بیاموزد. دانشجویان ایرانی باید با شعر و داستان عبید رجب و لایق شیرعلی و بازار صابر و گلرخسار و ساتم‌الوغ‌زاده و رحیم جلیل و دیگر شاعران و نویسندگان تاجیکستان خو بگیرند. روزنامه‌خوان و شنونده رادیو و بیننده تلویزیون در ایران نباید اخبار افغانستان و تاجیکستان را در ردیف اخبار چین و ماچین و هانیتی و برازاویل بخواند یا بشنود یا ببیند. بر تحصیلکردگان و به ویژه اهل قلم ایران، فرض است که خط سیرلیک را نیز بیاموزند چرا که خواه‌ناخواه میراث نیم قرن اندیشه و تفکر و تخیل تاجیکان در این خط اسیر است. در هر دو سوی پرده سینما و صحنه تئاتر تاجیکستان درسا هست که کارگردان و بازیگر و تماشاگر ایرانی می‌توانند آنها را بیاموزند و بیاموزاند.

خواننده ایرانی شعر و نثر امروز تاجیکستان نیز وظیفه مشخصی برعهده دارد، و من این را به ویژه از آن رو می‌گویم که شما نخستین نمونه‌های آثار ادیبان و شاعران و نویسندگان تاجیکستان را پیش روی او بگذارید. ادبیات امروز تاجیکستان را باید در متن تجربه تاریخی تاجیکان و با چشمداشت به فضای زیستی امروز آنان نگرست و سنجید. بارها دیده‌ام دوستان ایرانی در برخورد با اینگونه آثار، حالتی شبیه به پرسیدنی شرمگین به خود می‌گیرند؛ حالتی که اگر شرم مانع نمی‌شد شاید به این صورت بیان می‌شد که چرا نوشته‌های افغانان یا تاجیکان از لحاظ سبک و فنون و ابزار بیان معنا پیشرفته‌تر (یعنی نزدیک‌تر به مال ما) نیست. چرا شعر و داستان و نمایشنامه تاجیکی از دیدگاه شیوه‌های بیانی و نوآوری‌های کلامی به پایه شعر و داستان و نمایشنامه ایران نمی‌رسد؟ چرا...؟

بگذارید اشکال اینگونه داورها را به کمک تمثیلی بیان کنم. دو برادر کوهنورد در گذر از پیچ و خم گردنه‌ای گردنکش گرفتار توفان و بورانی بی‌امان می‌شوند، از هم جدا می‌افتند، و هر یک راهی را در پیش می‌گیرد. شاید یکی کوره‌راهی از دامنه کوه می‌یابد، مسیری کمابیش هموار را در پیش می‌گیرد، و سرانجام به جلگه‌ای آشنا می‌رسد. شاید آن دیگری در کمرکش کوه گرفتار می‌آید و بر خرسنگ‌ها ناخن می‌ساید تا سرانجام خود را در آن سوی کوه در سنگلاخی می‌یابد. آنگاه که در زمانی و مکانی دیگر، کوهنورد نخستین سر برمی‌گرداند و برادر را در فاصله‌ای پس پشت خود می‌بیند، احساس او چه باید باشد؟ شادی از دیدار دوباره برادر، یا غرور از آن که شاید خود او گامی چند پیشتر از برادر است؟

اما این سکه را، روی دیگری هم هست. به مفهومی می‌توان گفت که ما فارسی‌زبانان در آغاز تشکیل یک بازار مشترک فرهنگی هستیم. شاید ویژه‌نامه‌ای که شما در صدد انتشارش برآمده‌اید یکی از نخستین کالاهایی است که از سوی تاجیکان به این بازار مشترک عرضه می‌شود. در این بازار هر کالایی رنگ و بوی ویژه خود را خواهد داشت، و متاع هر شهر و دیار و منطقه‌ای چیزی منحصر به آن منطقه را در معرض دید خریدار خواهد گذاشت. در عین حال، هرچه زمان بیشتر می‌گذرد کالای هر بازرگان و متاع هر منطقه باید بر توان رقابت خود در این بازار بیفزاید. نگاهی به شعر و داستان امروز تاجیکستان نشان می‌دهد که این همزبانان ما، در شرایط دشوار تاریخی خویش، چه تحسین‌انگیز به آفریدگاری خود در زبان مشترک ما ادامه داده‌اند، ولی این هم حقیقتی است که امروز برای خواننده ایرانی رنگ و بوی بومی این آثار، از کاربرد عملی یا حظ دماغی آنها جالب‌تر است. من تردیدی ندارم که یکی از ثمرات داد و ستد فزاینده فرهنگی میان ایران و افغانستان و تاجیکستان، جهش و خیزش چشمگیری خواهد بود در آثار نویسندگان و شاعران تاجیکستان.

باری، از جداییها می‌توان حکایتها کرد و شکایتها سرداد، اما من رؤیای پروری برای آینده را خوشتر می‌دارم. رؤیای من این است که نسل آینده ایرانیان، افغانان و تاجیکان جغرافیای فرهنگی خود را به گونه‌ای رقم زنند که در آن آمودریا و سیردریا و پنج و زرافشان نیز همان زمینی را آبیاری کنند که تجن و زاینده‌رود و کارون. برای شما بازگشتی خوش آرزو می‌کنم.

دوستدار، احمد کریمی حکاک